

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

مقدمه

هر دینی برای حکومت آمده و آنچه را که خدای تبارک و تعالی تشریع فرموده برای حکومت بوده است. ما به دنبال مبانی فقهی این فرمایش امام هستیم که ایشان در خصوص اسلام فرمود "الاسلام هو الحكومة". عرض کردیم از آیات قرآن فراتر از این استفاده می‌شود. و لذا باید گفت: "الدین هو الحكومة". در ذهنیت یک عده‌ای هنوز هم هست که می‌گویند دین یک امر فردی است و کاری به حکومت ندارد. دین یک دستوراتی است برای افراد که بین خودشان و خدا و بین خودشان و دیگران تا یک حدی در معاملات و نکاح و مواردی از این قبیل است و بیش از این نیست. ولی ما عرض کردیم آنچه از قرآن استفاده می‌شود غیر از این است. [بر اساس صریح آیات قرآن، دین یک امری فردی نبوده و بلکه میان دین و حکومت این همانی وجود دارد]. ما باید اول این مدعا - یعنی ارتباط وثیق دین و حکومت - را اثبات کنیم و بعد برسیم به زمان غیبت ببینیم در زمان غیبت حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه به چه نحوی باید باشد؛ فعلاً این خودش اگر اثبات بشود، راه بسیاری را طی کرده‌ایم.

بررسی آیات متضمن واژه حکم

آیه 213 سوره بقره

در این زمینه سال گذشته آیاتی را بیان کردیم. در جلسه گذشته نیز آیه شریفه 213 سوره مبارکه بقره را خواندیم: «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ».

مدعای ما این است که معنای "حکم" در قرآن - با توجه به آن عباراتی که از لغویین هم ذکر کردیم - ، یعنی آن معنای قطعی و جزمی که کسی حق مخالفت با آن را ندارد؛ خواه در مورد نزاع شخصی دو نفر باشد که قاضی یک حکمی را می‌دهد یا در مورد یک قانون الهی باشد؛ یا قانونی که یک پادشاهی می‌گذارد، این قانون حکم است. حکم یعنی نباید از آن تخلف بشود، باید تبعیت بشود؛ این لزوم تبعیت به خاطر قطعیتش است. عرض کردم در لغت معنای اصلی‌اش را به معنای منع ذکر کرده‌اند؛ حکم یعنی منع یعنی منع از اینکه مخاطب غیر از متعلق آن حکم و مفاد آن حکم، بخواهد حرف دیگری را بزند. بلکه باید طبق آن عمل کند.

این آیه شریفه می‌فرماید: «فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ» انبیاء و کتاب را به حق نازل فرمود؛ برای اینکه «لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ»؛ تا هر پیامبری بر اساس آن کتاب بین مردم حکم کند. یعنی کتاب، قانون و منبع برای حکم است. پیامبر هم باید بر اساس کتاب، حکم کند.

وزان این آیه شریفه همان آیه‌ای که سال گذشته مفصل بحث کردیم، می‌باشد. یعنی آیه‌ی 13 سوره‌ی مبارکه‌ی شورا؛ «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ...». معنای اقامه در این جمله، همین «لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ» است. این نکته را خوب دقت کنید؛ یکی از اوصافی که این کتاب دارد اینست که می‌فرماید: «كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِي»^[1] مثنای یعنی دو تایی، یعنی هر آیه‌ای در قرآن یک عدلی هم دارد، نه اینکه مقابلش باشد یک چیزی که وزان او است، بیان او است و این خودش از خصوصیات اعجازی این کتاب است. یعنی در آیه 13 سوره شوری می‌فرماید: «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ» یعنی قانونی که از دین برای شما خدا تشریع کرده، برای نوح فرستاده، برای ابراهیم و تمام انبیاء و برای پیامبر خاتم فرستاده؛ «أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ»، اینها باید دین را اقامه کنند. ما گفتیم اقامه - با استناد به قرائن خیلی روشن - یعنی حکومت. پیاده کردن دین، یعنی در هر جهتی فرمان دین، باید فرمان اصلی باشد، و این یعنی حکومت. اینجا هم که می‌فرماید: «وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ» این وزانش همان «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ... أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ» است؛ لذا می‌شود مثنایی.

این مطلب که علامه طباطبائی دارند که «القرآن یفسر بعضه بعضا»^[2] به نظرم می‌رسد - که حتماً خودشان به همین استدلال فرمودند - یکی از چیزهایی که می‌شود به آن استدلال کرد همین است که این قرآن مثنایی است، یعنی اگر یک آیه‌ای یک جا آمده باید بگردیم نظیرش را که قریب به این و با یک بیان و تعابیر دیگر و نکات دیگری است اما محتوا یکی است و آن را باید پیدا کنیم، در اینجا همین طور است. بنابراین مدعای ما این است که هر جا در قرآن کلمه‌ی «حکم» آمده باید همینطور معنا کرد.

تفسیر فراز «فِيمَا اِخْتَلَفُوا فِيهِ»

این «فِيمَا اِخْتَلَفُوا فِيهِ» را در ذهن شریفتان نباید که ناظر به باب قضاوت است. در این - آیه همان طوری که مرحوم آقای طباطبائی رضوان الله علیه دارند و دیگران هم از ایشان گرفتند - ، ایشان می‌فرماید: دو اختلاف در آیه وجود دارد، یعنی دو نوع اختلاف را خدای تبارک و تعالی ذکر می‌کند. یک اینکه در آن اموری که بین‌شان اختلاف هست خدا هست یا نیست؟ خدا واحد است یا نیست؟ پیامبری را فرستاده یا نه؟ چیزی را واجب کرده یا نه؟ این حلال است یا حرام؟ هر چه که در آن اختلاف کنند؛ «لَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ»^[3] این «فِيمَا اِخْتَلَفُوا فِيهِ» هم همان «لَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ» است. هر آنچه اینها دنبالش باشند این کتب الهی به امت زمان خودش پاسخ می‌دهد. یعنی در زمانی نبوده کتابی بیاید که مردم آن زمان اگر سؤالاتی داشته باشند آن کتاب پاسخ نداده باشد، به مقتضای عقل‌شان، به مقتضای فکرشان کتاب به آن مقتضا آمده تا قرآن که برای امت آخر الزمان آمده است.

پس این فِيمَا اِخْتَلَفُوا فِيهِ یعنی در آنچه که اینها در آن اختلاف می‌کنند و بین خودشان نزاع می‌کنند، معامله چطور باید صحیح باشد، نکاح و طلاق چطور باید صحیح باشد، ارث هست یا نیست؟ این یک اختلاف.

می‌فرماید: اختلاف دوم بعد از نزول این کتاب در خود کتاب اختلاف می‌کنند، یعنی در خود این کتاب اختلاف می‌کنند. یک فِيمَا اِخْتَلَفُوا فِيهِ داریم و یک وَ مَا اِخْتَلَفَ فِيهِ داریم: ضمیر «فیه» در اول به همان موصول برمی‌گردد؛ «فِيمَا اِخْتَلَفُوا فِيهِ»، هر آنچه اینها اختلاف می‌کنند می‌خواهند تکلیفش را روشن کنند ببینند نتیجه چیست به کتاب الهی مراجعه می‌کنند. و ما اختلف در آن کتاب، این فیه دوم به کتاب برمی‌گردد. إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ آنهایی که این کتاب به ایشان داده شد و بینات برایشان آورده شد، آنهایی که می‌آیند در کتاب اختلاف می‌کنند می‌خواهند کتاب را یا مخالفت کنند یا به نحوی به رأی خودشان معنا کنند. بَغْيًا بَيْنَهُمْ ، از باب ظلم، آن اختلاف اول اختلاف مبارکی است و اختلافی ناشی از طبع انسان است. طبع انسان سؤال می‌کند که قیامتی هست یا نیست؟ بعد از این دنیا عالمی هست یا نیست؟ این اختلاف ناشی از بغی نیست؛ این اختلاف اختلاف طبیعی بشر است، یک سؤالاتی است که فطرت بشر، او را منتهی به او می‌کند اما آن اختلاف دوم وقتی در کتاب اختلاف می‌کنند مثل زمان ما، آیه صریح در وجوب حجاب است باز یک عده‌ای «بَغْيًا» آیه را به نحوی معنا می‌کنند که

روشنفکرهای زمان آن را بیسندند.

بعد آیه می‌فرماید: «فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ» آنهایی که ایمان آوردند در آن مواردی که اختلاف شده خداوند هدایت می‌کند؛ «وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ». در هفته گذشته به بعضی از آقایان عرض کردم، اینکه صبح در تعقیبات نماز بعد از اینکه صلوات بر پیامبر و آل پیامبر می‌فرستیم، می‌گوئیم: «وَاهْدِنِي إِلَى مَا اخْتَلَفَ فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِكَ» یعنی آیا اگر دعایمان شد با کسی؟ نه، بلکه اگر در اینکه حق چیست، اختلاف شد؛ «مَا اخْتَلَفَ فِيهِ مِنَ الْحَقِّ»، هر کدام می‌گویند این حق است. و من روزم را آغاز می‌کنم با این بحث‌ها مواجه می‌شوم. خدایا حق را برای من روشن کن؛ حق را به من نشان بده؛ إِنَّكَ تَهْدِي مَنْ تَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ^[4] آنچه در تعقیب نماز صبح آمده در روایات ما و خیلی هم استحباب دارد از همین آیه گرفته شده است.

حاکم در موارد اختلاف

بنابراین اینکه می‌فرماید: «فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ»، بحث قضاوت نیست؛ بحث نزاع شخصی نیست؛ بحث اینست که حق و باطل چیست؟ خدا هدایت کند ما را که آن حق را تشخیص بدهیم. مؤید اینکه مراد از این «لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ» فقط بحث قضاوت نیست، این است که در آیه 44 سوره مائده می‌فرماید: «إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ»، نبیون به تورات حکم می‌کنند یعنی انبیائی که کتابشان تورات بوده با تورات در میان مردم حکم می‌کنند. اینجا عبارت "فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ" ندارد، بلکه می‌فرماید: «يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا»، نبیون آنهایی هستند که تسلیم محض خدا هستند. یعنی نبی از جانب خودش مستقلاً که حکم نمی‌کند. این با کتاب خدا حکم می‌کند یعنی قبل از حکم تسلیم محض خدا هستند. برای چه کسانی حکم می‌کنند؟ لِلَّذِينَ هَادُوا برای آنهایی که یهودی هستند.

اما بعد از نبیون در مواردی که اختلاف یا تشاجر می‌کنند، چه کسی بر اساس این کتاب حکم می‌کند؟ وَ الرَّبَّانِيُّونَ آنهایی که عالم ربانی هستند. در عرض این ربانیون احبار و علمای یهودی هستند، وَ الرَّبَّانِيُّونَ وَ الْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ که این ربانیون و احبار به آنچه که از کتاب خدا در پیش خودشان حفظ کردند و نگه داشتند؛ «وَ كَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَ اَخْشَوْنَ».

یک نکته مهم در این «فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ» است؛ یعنی از مردم نه‌راسید؛ حکم خدا را بیان کنید؛ قانون الهی را بیان کنید، فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَ اَخْشَوْنَ فقط از من بترسید. «وَ لَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا»، بعد هم می‌فرماید: «وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ» اگر کسی بما أَنْزَلَ اللَّهُ حکم نکند، کافر است. این حکم کردن، قضاوت نیست؛ بلکه اگر در هر موردی که باید دستور خدا را بیان کند یک حرف دیگری را بخواهد ذکر کند، کافر است.

بله باید اذعان داشت که در جایی مثل «فَأَحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ»، این «بِالْقِسْطِ» قرینه است برای اینکه مراد خصوص قضاوت است. اما در جایی که کلمه قسط ندارد، مثل لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ^[5]، یا مثل يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَ الرَّبَّانِيُّونَ وَ الْأَحْبَارُ، در اینجا قسط یک مصداقی از حکم است اما دایره حکم را در جاهای دیگر، محدود نمی‌کند. و لذا در این آیه‌ی مائده می‌فرماید: «لِلَّذِينَ هَادُوا» برای هر کسی که اعتقاد به تورات دارد، هادوا آنهایی که یهودی‌اند و اعتقاد به تورات دارند.

اشکال: آیه قبل و بعد از این آیه، در مورد قضاوت است. بنابراین این سیاق، قرینه خواهد بود بر اینکه در اینجا هم حکم به معنای قضاوت باشد.

جواب: اگر قبلش قضاوت باشد و بعدش هم قضاوت باشد مانعی ندارد. ما چرا این آیه را محدود به قضاوت کنیم؟ آیاتی در

مورد ارث در قرآن آمده، درباره طلاق و نکاح آمده، بعد می‌فرماید وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ^[16] یا هُمُ الظَّالِمُونَ^[17] یا هُمُ الْفَاسِقُونَ^[18] اینها مربوط به قضاوت است؟

مگر شما در آیه تطهیر^[19] نمی‌گوئید قبلش مربوط به زنها پیامبر است، بعدش هم مربوط به زنها پیامبر است؛ ولی آیه تطهیر مربوط به گروه دیگری است؛ چون قضاوت بیشتر مورد نیاز بوده مطرح کرده اما در یک آیه مستقل می‌فرماید: يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ كَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَ اخْشَوْنَ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا» همه این قرائن دال بر این است که مجموعه تورات به عنوان قانون برای مردم یهود است.

پس این آیاتی هم که می‌فرماید: وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ^[110] یا هُمُ الظَّالِمُونَ^[111] یا هُمُ الْفَاسِقُونَ^[112] بر همین مدعای ما را دلالت دارد.

بنابراین آیه می‌گوید این کتاب، کتاب قانون برای بشر است و نبیون باید مجری این کتاب باشند، بعد از آن هم ربانیون و احبار مجری خواهند بود. از این احبار می‌شود بعداً آن شاء الله برای زمان غیبت استفاده کرد. بدین بیان که در آن زمان غیبت، چه کسی با این کتاب حکم کند؟ اگر در زمان خود حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام و بعد از ایشان انبیائی هم بودند حالا در یک منطقه‌ای اگر نبی‌ای نبود یا دوران فطرتی بود چه کسی باید به تورات حکم کند؟ پاسخ این است که حاکم احبار خواهند بود. این یک مؤید و قرینه خوبی برای ادله ولایت فقیه قرار می‌گیرد. مگر می‌شود ما بگوئیم قرآن بعد از شروع غیبت کبری، کسی را که این قرآن را پیاده کند نداریم! در یک دوران کوتاهی در زمان حضرت موسی احبار بودند، اما بعد از آن کسی را نداریم تا قیامت و تا ظهور حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه! بلکه باید یک گروهی باشند که به این کتاب حکم کنند و در میان مردم احکام الهی را پیاده کنند؛ منتهی به اندازه خودشان. اتفاقاً قید دارد «بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ» یعنی اینها یک حدی از کتاب خدا را بلد هستند، ربانیون و احبار یک حدی از کتاب خدا را حفظ کردند و نگه داشتند و مثل نبیین نیستند، آنها تسلط بر همه کتاب الله دارند. احبار به مقداری که بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ به همین مقدار بین مردم حکم کنند. لذا این آیه از آیاتی است که به خوبی می‌شود از آن برای عصر غیبت هم به آن استدلال کرد.

حاصل آنکه «إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ» یعنی مجموعه این کتاب هدایت و نور است. «يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ» نبیون چه کسانی هستند؟ الَّذِينَ أَسْلَمُوا آنهايي که تسليم محض خدا شدند. برای چه کسی حکم می‌کنند؟ «لِلَّذِينَ هَادُوا»، برای آنهايي که معتقد به تورات یعنی یهودی هستند. بعد چه کسی حکم می‌کند؟ وَ الرَّبَّانِيُّونَ، گروه دوم «وَالْأَحْبَارُ». منتهی این ربانیون و الاحبار به مقداری که «اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ»، یعنی یک فرقی بین حکم این ربانیون و احبار و حکم نبیون هست؛ آنها عالم بر همه کتاب هستند و اینها به مقداری که از کتاب خدا را دریافت کردند و فهمیدند. یا بگوئیم به مقداری که به اینها سپرده شده یعنی به مقداری که دریافت کردند. یعنی علم همه‌ی کتاب به اینها داده نشده، بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ یعنی همان مقداری که به اینها سپرده شده است.

در قضیه امیرالمؤمنین و ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام خدا به پیامبر فرمود که از مردم نترس،^[13] اینجا هم این تعبیر را دارد. طبعاً یک عده‌ای که ادعای روشنفکری و عقل و فهم دارند، عین زمان ما که می‌گویند دیگر نیازی به این کتاب نداریم، متأسفانه از چیزهایی است که از یک جهت آدم شرم دارد بیان کند و از یک جهت آدم باید خون گریه کند که یک کسی پیدا بشود بگوید: از قرآن غیر از توحیدش چیزی به درد زمان ما نمی‌خورد! این حرف زده شده است متأسفانه، این حرف از هزاران قتل بالاتر است؛ یعنی فساد این حرف از میلیون‌ها کشتن انسان فجیع‌تر و شنیع‌تر است. انسان بگوید این کتاب با این عظمت فقط توحیدش الآن به درد ما می‌خورد، توحید را هم که می‌گوئید عقل می‌فهمد آن را هم کنار بگذارید و از قرآن چیزی باقی نگذارید.

قرآن کتابی است که باید الی یوم القیامه بین بشر تنها و مهم‌ترین مصدر و منبع برای حکم باشد. قرآن قانون است؛ و اصلاً اینکه

خداوند می‌فرماید: وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ مُصَدِّقًا دَارِدًا؛ چنانکه یک عده می‌گویند ما حجابش را قبول نداریم، ارث را قبول نداریم، محلل را قبول نداریم! مصداق «وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ» می‌شود.

همچنین از این آیه‌ای که می‌فرماید: «أَلَا لَهُ الْحُكْمُ»^[14] که از آن حصر فهمیده می‌شود. فقط حکم برای خداست. در سوره یوسف آیه 40 یکی از مصداق حکم را هم بیان می‌کند: «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ»، می‌فرماید قانون و حکم و حکومت، همه چیز، یعنی حکومت اولیه برای خدای تبارک و تعالی است. و لذا ما در دین خودمان، در فقه خودمان می‌گوئیم حکومت مشروع یعنی حکومت خدا، حکومتی که خدا او را تأیید کرده، خدا به انبیاء و اوصیاء داده، هر کسی که حکومتش مورد تأیید حکومت خدا باشد. بنابراین الآن اگر مردم یک کشوری همه رأی بدهند به اینکه یک نفر حاکم باشد، این حکومت مشروع نیست! حکومت مشروع آن است که بر اساس قانون الهی حکم کند. البته می‌گوییم عیبی ندارد مردم یک کشوری عده‌ای را وکیل خودشان کنند و خودشان هم قوانینی توافق کردند و بگویند طبق این قانون عمل کن، از این جهت یک وجهه‌ی عقلانی پیدا می‌کند، ولی مشروعیت ندارد چون قانونشان الهی نیست؛ حاکم باید طبق قانون الهی عمل کند. این آیات «أَلَا لَهُ الْحُكْمُ»^[15] منظور این نیست که بگوئیم قضاوت فقط برای خداست؛ «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»، همچنین نمی‌توان گفت که یعنی فقط قضاوت برای خداست؛ به دلیل آنکه پس از آن می‌فرماید: «أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ»، یکی از مصداق حکم را در همین آیه خدا بیان می‌کند. [و آن این است که غیر خداوند نباید عبادت (اطاعت) شود].

«وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا»^[16] قرآن را ما نازل کردیم به عنوان حکم، قانونی که به زبان عربی است. «وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا»^[17] وقتی به اشتداد رسید ما حکم را به او دادیم. یعنی او را حاکم قرار دادیم، او را ولی قرار دادیم؛ «وَلَوْطًا آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا»^[16] به حضرت لوط حکم را دادیم، آتیناه حکماً یعنی چه؛ یعنی آیا گفتیم تو قاضی بشو؛ باید در جواب گفت خیر، بلکه معنا و مراد این است که او را حاکم قرار دادیم.

اشکال: مراد از حکم در این آیات حکمرانی و حکومت نیست، بلکه مراد حکمت است. زیرا اعطای حکم در زمان طفولیت با معنای حکومت، قابل توجیه نیست.

جواب: این حکم غیر از حکمت است، البته در جلسه گذشته گفتیم حکمت هم از حکم اخذ می‌شود؛ ولی این حکماً در اینجا منحصر در معنای حکمت نیست. [البته می‌توان گفت]: این علماً همان حکمت است. در انبیاء می‌فرماید وَكُلًّا آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا^[19]، ما به ایشان حکومت دادیم و علم هم دادیم.

قبلاً گفتیم که حکمت بر وزن فعله است؛ نوع خاص من الحكم و هو ما كان من الاحكام الراجعه إلى المعارف القطعية و الحقایق المتقنة،^[20] حکمت یک نوع و مصداقی از حکم است یعنی همان طور که قضاوت مصداقی از حکم است؛ حکمت هم مصداقی از حکم است. «يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا...»^[21].

سؤال: اعطای حکم به حضرت عیسی در طفولیت معنایش چیست؟

پاسخ: یعنی این منصب را به او دادیم، یعنی اگر همان زمان از حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام هر سؤالی کنند در هر موردی جواب می‌داد. حکمت مصداقی از حکم است یعنی کسی که این منصب حکم را دارد خدا به او حکمت هم داده است. منتهی گاهی از این حکمت تعبیر به علم می‌کند، «آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا»، این حکمی که ما می‌کنیم در بین عقلا هم می‌گویند یک آدمی که حکیم است او را رئیس کنید ولی در اینجا عکسش هست این منصبی که خدا به انبیاء داده، قانونی آورده برای حکم، به ایشان حکمت هم داده، حکمت یک مصداقی از حکم است.

ما به مناسبت آن بحث اصولمان هم که داریم محکم و متشابه را که در قرآن می‌خوانیم: «مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ»^[122] محکم هو الذی جعل ذَا حکمٍ بَأَن یكون مفهومه رأياً قطعياً لا تردید فیه،^[123] این یکی از معانی محکم است.

پس یکی از ادله‌ای که دلالت دارد بر اینکه دین یعنی حکم، و حکم یعنی حکومت، همین آیاتی است که در آن‌ها واژه حکم آمده است. عرض کردیم روز اولی که این عبارت امام را می‌خواندیم همه تعجب می‌کردیم که یعنی چه الاسلام هو الحکومة؟ ما از این آیات استفاده می‌کنیم، دین، تشریع، تورات، انجیل و قرآن یعنی حکومت، و این آیات به خوبی دلالت بر این مدعا دارد.

اشکال: معنای «إِنَّ الْحُكْمَ لِلَّهِ»، این است که قضاوت مخصوص خداوند است.

جواب: اگر این آیه فقط می‌فرمود: «إِنَّ الْحُكْمَ لِلَّهِ»، ممکن بود شما با آن انس ذهنی که دارید برداشت کنید که یعنی قضاوت مخصوص خداست. لکن بعد از آن می‌فرماید: «أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ»، یک مصداق حکم را بیان می‌کند و ربطی به قضاوت ندارد. پس اگر قرینه آمد مثل کلمه‌ی «بِالْقِسْطِ»^[124]، یا «فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ»^[125] در این صورت حکم در مثل «فَاحْكُمْ» و «يُحْكَمْوَكُمُ» یعنی قضاوت کردن، ولی اگر قرینه نباشد حکم یعنی تمام کتاب الهی، این می‌شود قانون منبع برای حکم، مجری‌اش هم پیامبر و نبیون هستند و این همان است که می‌گوئیم الدین هو الحکومة.

تعابیری که کلمه مُلک در آن وجود دارد را برای هفته آینده پیش مطالعه بفرمائید. ان شاءالله.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1]. زمر/ 23.

[2]. محمد حسین طباطبایی، المیزان، ج3، ص36.

[3]. انعام/ 59.

[4]. نعمان بن محمد مغربی (ابن حیون)، دعائم الإسلام، ج1، ص171.

[5]. بقره/ 213.

[6]. مائده/ 44.

[7]. مائده/ 45.

[8]. مائده/ 47.

[9]. احزاب/ 33.

[10]. مائده/ 44.

[11]. مائده/ 45.

[12]. مائده/ 47.

[13]. مائده / 3؛ «...الْيَوْمَ يَنْسَى الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ...» و مائده/ 67؛ «وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ...».

[14]. انعام/ 62.

[15]. انعام/ 62.

[16]. رعد/ 37.

[17]. يوسف/ 22.

[18]. انبیاء/ 74.

- [19]. انبياء / 79.
- [20]. حسن مصطفوى، التحقيق فى كلمات القرآن الكريم، ج2، ص265.
- [21]. بقره / 269.
- [22]. آل عمران / 7.
- [23]. حسن مصطفوى، التحقيق فى كلمات القرآن، ج2، ص266.
- [24]. مائده / 42.
- [25]. نساء / 65.